ادامه از صفحه ۴

سیاست خارجی جای عواطف و احساسات نیست

بنابراین من معتقدم که درباره تحولات بسیار مهم و حساس افغانستان باید با دیده باز و با بصیرت و با توجه به تمام جوانبی که پیرامون مسئله افغانستان وجود دارد، بررسی شود، بحث شود، ارزیابی شود و در صحنه اقدام شود. هیچ‌گاه نباید آن چیزی را که به نفع منافع ملی کشور دارد رقم می‌خورد، تضعیف کنیم.

پس اگر بخواهیم از صحبت‌های شما برآیند صریحی بگیریم، به نظر شما این اصلاح‌طلبان هستند که در موضع‌گیری‌شان به‌جای منافع و امنیت ملی بحث احساسات و مسائل دیگر را دخالت می‌دهند.

من اصلا خطابم به جناحی نیست. در سیاست خارجی تمامی جناح‌ها، چه اصلاح‌طلب چه اصولگرا چه مستقلین چه نجبا چه نخبگان، هر گروهی هست، سیاست واحدی را باید پیگیری کنند و آن اجماع ملی برای تأمین منافع و امنیت ملی کشور است. هر آنچه به مصلحت است، باید بررسی شود نه هرچه اغراض جناحی و سلایق جناحی مطرح می‌کنند. آن بحثی است که همیشه به نظرم در پیشانی سیاست خارجی باید ثبت شود که منافع ملی ارجح بر همه سلایق و اغراض عمومی و شخصی است.

استدلال دیگری که برخی تحلیلگران مطرح کرده‌اند، این است که آقای امرالله صالح معاون‌اول رئیس‌جمهور افغانستان بوده است و حالا که رئیس‌جمهور افغانستان از کشور خارج شده و از دولت کناره‌گیری کرده است، ایشان به لحاظ قانونی رئیس فعلی دولت و سرپرست ریاست‌جمهوری می‌شود و با این استدلال آن گروهی که در پنجشیر هستند و آقای امرالله صالح هم با آنهاست، به لحاظ قانونی باید مورد رسمیت و شناسایی قرار گیرند. از آن طرف هم طالبان اعلام دولت کرده و سرپرست اعلام کرده است. شما درباره این مسئله نظرتان چیست؟

به نظرم افغانستان از حالت ثبات به یک حالت بی‌ثباتی و دوران گذار منتقل شده است و از وضعیت قبلی دارد به وضعیت جدید منتقل می‌شود. در این دوران گذار، مسئولیت‌پذیری امر نایابی خواهد شد؛ یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند مسئولیت وضعیت کشور را در دوران گذار بر عهده بگیرد. چون یک بی‌وزنی و خلأ به وجود می‌آید. ساختارها به هم خورده است و تا بیاید ساختارهای جدید شکل بگیرد و مورد شناسایی بین‌المللی قرار بگیرد، طول می‌کشد. طبیعی است آقای امرالله صالح یا شخصیت‌های قبلی که در دولت افغانستان بودند، می‌توانند چنین ادعایی هم داشته باشند ولی باید به واقعیات نگاه کرد. طالبان هم نمی‌تواند ادعای این را بکند که می‌تواند بدون طرف‌های دیگر دولت تشکیل دهد و مورد شناسایی عمومی قرار نمی‌گیرد. پس تا از این دوران گذار برسیم به حالت ثبات، به‌هرحال این مسائل هست و از مختصات مهم دوران گذار آشوب و هرج‌ومرج و بی‌ثباتی و ناامنی است.

اصولگرایان درک درستی از منافع ملی ندارند

ضمن اینکه ایران باید تلاش کند جامعه بین‌المللی توجه کند که جان بسیاری از افراد بر اثر سلطه یک گروه انحصارطلب و مذهبی که برای بعضی از اقوام و مذاهب دیگر حق حیات قائل نیست و مثلا قوم هزاره و شیعیان را کافر می‌داند، در خطر است. در نتیجه، اقداماتی را شروع کند و برای حفظ جان و امنیت آنها وارد عمل شود و به طالبان فشار بیاورد که این اقداماتش را متوقف کند و جان آنها حفظ شود. این‌گونه اقدامات در جاهای دیگر دنیا صورت گرفته است؛ مثلا در کشورهای آفریقای مرکزی چنین اتفاقاتی افتاد و سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی وارد عمل شدند و از جان آن اقوام و قبایلی که جانشان به خطر افتاده بود، حمایت کردند. در افغانستان هم طبیعتا باید چنین کاری صورت بگیرد و این هم منافع مردم افغانستان را تأمین کند، هم منافع ملی ما و هم‌تباران ما را که بخش بزرگی از ایران و زبان فارسی به وجود آنها است. آنها تاریخ و تمدن ما را حفظ کردند، بنابراین ما هم وظیفه داریم در شرایط سخت به آنها کمک و از آنها حمایت کنیم.

گفت‌وگو با علی سرزعیم

گذر از پیچ‌های تاریخی

علی سرزعیم، اقتصاددان ایرانی و استادیار دانشگاه علامه طباطبایی است. از وی تاکنون آثاری منتشر شده که از آن میان می‌توان به «نظریه اقتصادی دولت: مبانی اقتصادی دولت رفاه» (ترجمه)، «پوپولیسم ایرانی؛ تحلیل کیفیت حکمرانی محمود احمدی‌نژاد از منظر اقتصاد و ارتباطات سیاسی»، «اقتصاد برای همه»، «تحلیل اقتصادی سیاست»، «اقتصاد بانکداری» (ترجمه) و «مدیران و چالش‌های تصمیم‌گیری» (ترجمه) اشاره کرد. در این گفت‌وگو، علی سرزعیم با اشاره به اینکه این سه جنبش (مشروطیت، نهضت ملی و اصلاحات) به لحاظ تاکتیکی اشتباهاتی داشته‌اند که در نهایت آنها را به شکست کشانده است، می‌گوید: برای مثال، درمورد مصدق اختلافاتی که میان نیروهای طرفدار او ایجاد شد، زمینه‌ساز بروز عواملی شد که بعدها شکست او را رقم زد. همچنین می‌توانست برخی تاکتیک‌ها را اتخاذ کند اما چنین نکرد. جنبش مشروطه خواهانِ قانون‌مداری، عدالت و مخالفت با استبداد بود اما شاید بهتر می‌توانست نسبت این قبیل ادعاها را با معیشت مردم مشخص کند. هر سه جنبش به دنبال هدف بلندمدت بودند در عین حالی که منافع کوتاه‌مدت و جزئی نیز در هر سه دیده می‌شود. برای مثال در اصلاحات به دنبال قانون‌مداری بودند، اما از طرف دیگر نیز می‌خواستند در انتخابات شورای شهر و مجلس نیز پیروز شوند. همه به دنبال آن هستند که هدف بلندمدت محقق شود اما ممکن است بازیگران بر سر منافع کوتاه‌مدت با یکدیگر دچار تعارض و اختلاف شوند. کسانی نیز که مخالف این جریانات هستند طبیعتا از این قبیل تعارض‌ها استفاده کرده و مانور می‌دهند و سعی می‌کنند شکاف گسترده ایجاد کنند. یکی از تئوری‌هایی که در اقتصاد توسعه خیلی مطرح می‌شود این است که دولت ضعیف دولت توانمندی نیست از این حیث که نمی‌تواند توسعه ایجاد کند. دولت قوی همراه با جامعه ضعیف نیز در نهایت به ایجاد استبداد می‌انجامد. گفته می‌شود که به دولت قوی همراه با جامعه قوی نیاز داریم به نحوی که جامعه سازماندهی شود. روایت آقای عجم‌اوغلو نیز همین مسئله جامعه قوی و دولت قوی را تصریح می‌کند. [در مالزی] با چانه‌زنی، بده‌بستان، رایزنی‌ها و ترفندهایی که ماهاتیر محمد به کار گرفت، توانست گروه‌های متکثر را به سمت ائتلاف بهتر و به‌سامان‌تر و همراهی با سیاست‌هایی که نفع بلندمدت را در پی داشت، سوق دهد. در نتیجه این سیاست‌ها همه گروه‌ها منتفع شدند.

همان‌گونه که مستحضرید، در میان جنبش‌های اصلاحاتی در ایران، می‌توان به تجربه انقلاب مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت و تجربه اصلاحات اشاره کرد که از اهمیتی دوچندان برخوردارند. به نظر می‌رسد که در الگویی کلی و در یک دسته‌بندی عام، این سه تجربه، فرایندی از ائتلاف نیروهای تحول‌خواه تا تنازعات درونی و بیرونی و در نتیجه شکست را تجربه کرده‌اند. به نظر شما مهم‌ترین عناصر و ویژگی‌های مشترک این سه تجربه تاریخی چه بوده است؟

در این سه جنبش، در آغاز شاهد نوعی اتحاد و توفیق هستیم. اما سپس اختلافاتی برور می‌کند که زمینه را برای تقویت نیروی مخالف‌شان ایجاد می‌کند و سرانجام نیز به شکست می‌رسند. این سه جنبش به لحاظ تاکتیکی اشتباهاتی داشته‌اند که در نهایت آنها را به شکست کشانده است. برای مثال، در مورد مصدق اختلافاتی که میان نیروهای طرفدار او ایجاد شد، زمینه‌ساز بروز عواملی شد که بعدها شکست او را رقم زد. همچنین می‌توانست برخی تاکتیک‌ها را اتخاذ کند اما چنین نکرد. این موارد موضوعاتی است که در میان تاریخ‌دان‌ها بسیار مطرح است؛ مثلا برخی معتقدند که مصدق باید پیشنهاد تعدیل‌شده انگلیس را قبول می‌کرد تا فشار اقتصادی کمتر شود و زمینه تضعیف او و دولتش فراهم نیاید.

هر سه جنبش به دنبال هدف بلندمدت بودند در عین حالی که منافع کوتاه‌مدت و جزئی نیز در هر سه دیده می‌شود. برای مثال در اصلاحات به دنبال قانون‌مداری بودند، اما از طرف دیگر نیز می‌خواستند در انتخابات شورای شهر و مجلس نیز پیروز شوند. همه به دنبال آن هستند که هدف بلندمدت محقق شود اما ممکن است بازیگران بر سر منافع کوتاه‌مدت با یکدیگر دچار تعارض و اختلاف شوند. کسانی نیز که مخالف این جریانات هستند طبیعتا از این قبیل تعارض‌ها استفاده کرده و مانور می‌دهند و سعی می‌کنند شکاف گسترده ایجاد کنند. این موارد موضوعاتی است که در میان تاریخ‌دان‌ها بسیار مطرح است؛ مثلا برخی معتقدند که مصدق باید پیشنهاد تعدیل‌شده انگلیس را قبول می‌کرد تا فشار اقتصادی کمتر شود و زمینه تضعیف او و دولتش فراهم نیاید.

هر سه جنبش به دنبال هدف بلندمدت بودند در عین حالی که منافع کوتاه‌مدت و جزئی نیز در هر سه دیده می‌شود. برای مثال در اصلاحات به دنبال قانون‌مداری بودند، اما از طرف دیگر نیز می‌خواستند در انتخابات شورای شهر و مجلس نیز پیروز شوند. همه به دنبال آن هستند که هدف بلندمدت محقق شود اما ممکن است بازیگران بر سر منافع کوتاه‌مدت با یکدیگر دچار تعارض و اختلاف شوند. کسانی نیز که مخالف این جریانات هستند طبیعتا از این قبیل تعارض‌ها استفاده کرده و مانور می‌دهند و سعی می‌کنند شکاف گسترده ایجاد کنند. این موارد با جامعه قوی نیاز داریم به نحوی که جامعه سازماندهی شود. روایت آقای عجم‌اوغلو نیز همین مسئله جامعه قوی و دولت قوی را تصریح می‌کند. [در مالزی] با چانه‌زنی، بده‌بستان، رایزنی‌ها و ترفندهایی که ماهاتیر محمد به کار گرفت، توانست گروه‌های متکثر را به سمت ائتلاف بهتر و به‌سامان‌تر و همراهی با سیاست‌هایی که نفع بلندمدت را در پی داشت، سوق دهد. در نتیجه این سیاست‌ها همه گروه‌ها منتفع شدند.

همان‌گونه که مستحضرید، در میان جنبش‌های اصلاحاتی در ایران، می‌توان به تجربه انقلاب مشروطه، نهضت ملی‌شدن نفت و تجربه اصلاحات اشاره کرد که از اهمیتی دوچندان برخوردارند. به نظر می‌رسد که در الگویی کلی و در یک دسته‌بندی عام، این سه تجربه، فرایندی از ائتلاف نیروهای تحول‌خواه تا تنازعات درونی و بیرونی و در نتیجه شکست را تجربه کرده‌اند. به نظر شما مهم‌ترین عناصر و ویژگی‌های مشترک این سه تجربه تاریخی چه بوده است؟

در این سه جنبش، در آغاز شاهد نوعی اتحاد و توفیق هستیم. اما سپس اختلافاتی برور می‌کند که زمینه را برای تقویت نیروی مخالف‌شان ایجاد می‌کند و سرانجام نیز به شکست می‌رسند. این سه جنبش به لحاظ تاکتیکی اشتباهاتی داشته‌اند که در نهایت آنها را به شکست کشانده است. برای مثال، در مورد مصدق اختلافاتی که میان نیروهای طرفدار او ایجاد شد، زمینه‌ساز بروز عواملی شد که بعدها شکست او را رقم زد. همچنین می‌توانست برخی تاکتیک‌ها را اتخاذ کند اما چنین نکرد. این موارد موضوعاتی است که در میان تاریخ‌دان‌ها بسیار مطرح است؛ مثلا برخی معتقدند که مصدق باید پیشنهاد تعدیل‌شده انگلیس را قبول می‌کرد تا فشار اقتصادی کمتر شود و زمینه تضعیف او و دولتش فراهم نیاید.

هر سه جنبش به دنبال هدف بلندمدت بودند در عین حالی که منافع کوتاه‌مدت و جزئی نیز در هر سه دیده می‌شود. برای مثال در اصلاحات به دنبال قانون‌مداری بودند، اما از طرف دیگر نیز می‌خواستند در انتخابات شورای شهر و مجلس نیز پیروز شوند. همه به دنبال آن هستند که هدف بلندمدت محقق شود اما ممکن است بازیگران بر سر منافع کوتاه‌مدت با یکدیگر دچار تعارض و اختلاف شوند. کسانی نیز که مخالف این جریانات هستند طبیعتا از این قبیل تعارض‌ها استفاده کرده و مانور می‌دهند و سعی می‌کنند شکاف گسترده ایجاد کنند. این موارد با جامعه قوی نیاز داریم به نحوی که جامعه سازماندهی شود. روایت آقای عجم‌اوغلو نیز همین مسئله جامعه قوی و دولت قوی را تصریح می‌کند. [در مالزی] با چانه‌زنی، بده‌بستان، رایزنی‌ها و ترفندهایی که ماهاتیر محمد به کار گرفت، توانست گروه‌های متکثر را به سمت ائتلاف بهتر و به‌سامان‌تر و همراهی با سیاست‌هایی که نفع بلندمدت را در پی داشت، سوق دهد. در نتیجه این سیاست‌ها همه گروه‌ها منتفع شدند. ماهاتیر محمد به گروه‌هایی که در وضع بد پیشین ذی‌نفع بودند، تضمین می‌داد که سهم شما محفوظ است و آنها را ترغیب می‌کرد که با سیاست‌های جدید همراه شوند. برای مثال، او اقلیت چینی ثروتمندی را که در مالزی بود، به تغییر سیاستی متقاعد کرد. به این قبیل ایفای نقش مصلحان بزرگ، کارآفرینی‌های سیاسی و سیاستی می‌گویند؛ یعنی شگردهایی که رهبران سیاسی به کار می‌گیرند تا قاعده بازی را عوض کنند. اگر سیاست‌ها عوض شود، رانت‌ها تغییر می‌کند، منافع به شکل دیگری سامان می‌یابد و البته گروه‌ها همه در پی این هستند که نگذارند چنین شود و به دنبال آن بوده که وضع موجود را حفظ کرده و تداوم بخشند؛ اما طی یک خلاقیت سیاسی و سیاستی بود که ماهاتیر محمد به کار گرفت و به نتیجه رسید.

شبیه چنین چیزی را در حد ضعیف‌تری در دوره اول آقای هاشمی می‌بینید. آقای هاشمی سابقه انقلابی خود را به کار گرفت تا هوای تازه‌ای در کشور جریان یابد. از یک طرف با رهبری مذاکره می‌کرد تا نیروهای تندروی چپ را که مانع توسعه بودند، کنار بزند و از طرف دیگر با نفوذی که در میان مراجع و روحانیت داشت، تلاش می‌کرد که روحانیت جلوی این تغییر ایستادگی نکند. همچنین، در بدنه مدیران دولتی واجد اعتباری بود و از همین اعتبار استفاده می‌کرد تا نیروها را متقاعد کند که می‌شود پیش رفت و تغییر ایجاد کرد. این است که آقای هاشمی خلاقیت تازه‌ای را از خود نشان داد و نتیجه آن نیز این شد که چهره جامعه در دهه ۷۰ نسبت به دهه ۶۰ تغییر کرد. البته برخی تغییر این چهره جامعه را پشت‌کردن به ایدئولوژی می‌دانستند و به همین خاطر نیز به آقای هاشمی می‌گفتند که این مسیر توسعه‌ای که شما در پیش گرفته‌اید، سرآخر به انقلابی‌بودن نمی‌رسد. ما فقر دهه ۶۰ و انقلابی‌بودن جامعه را به شرایط جدید ترجیح می‌دهیم. اولین بار جناح‌های چپ که اصلاح‌طلبان فعلی باشند، این ایده را پروراندند. بعدها نیز بخشی از راست به این ایده پیوستند و نهایتا ائتلافی سراسری علیه آقای هاشمی شکل گرفت تا تعادلی که ایشان پی می‌گرفت، با شکست مواجه شود.

فضای فرهنگی پیش از دوم خرداد، در دهه ۷۰ رشد قابل توجهی داشت. انبوهی مجلات روشنفکری منتشر می‌شد، مجادلات فکری بسیار غنی شده بود، سخنرانی‌های بسیاری انجام می‌شد، رفته‌رفته بخش‌هایی از جامعه کتاب می‌خواند و...؛ در پس همه این تحولات، سازمان‌دهی‌ها و حلقه‌هایی شکل گرفته بود. از طرفی اشتباه حاکمیت این بود که فشار سنگینی را بر روشنفکران وارد کرد و از طرف دیگر، برای رسیدن به دموکراسی نیز عجله‌ای در جریان بود. این بود که ماجرای دوم خرداد به وقوع پیوست و فضا به سمت فضای پرتنش سیاسی و امنیتی جهش کرد. یعنی از آن جایی که جامعه آرام‌آرام سازماندهی می‌شد و گفت‌وگوها کم‌کم در جامعه شکل می‌گرفت و عمیق می‌شد، دفعتا به فضایی افتادیم که می‌خواستیم که خیلی سریع به نتیجه برسیم. بخشی از این تندروی بر عهده حاکمیت بود و فعالیت‌هایی که برخی نهادها علیه جامعه مدنی انجام می‌دادند که بسیار نیز آسیب‌زا بود و جامعه را بی‌طاقت کرده بود. از طرف دیگر نیز ذوق نیروهای سیاسی چپ بود که می‌خواستند خیلی زود به برخی دستاوردها برسند و به همین خاطر نیز شعارهای تندی داده شد که از ظرفیت جامعه و سیاست ایران خارج بود. نتیجه این مسیر نیز این بود که چند سال پس از جامعه مدنی به احمدی‌نژاد رسیدیم. اگر نوعی طمأنینه در حکومت و نیروهای سیاسی ما بود، ما شاید با آقای ناطق می‌توانستیم آرام‌تر و کم‌هزینه‌تر اما محکم‌تر پیش برویم. نهادهای مدنی در این صورت عمیق‌تر می‌شدند و حکومت نیز زمان بیشتری پیدا می‌کرد تا خود را به‌روزتر کند. بالاخره در آن تنش‌ها همه آسیب دیدند. شاید زمان لازم بود که دو طرف پخته‌تر شده تا تنش‌ها کمتر و کمتر شود. تاریخ ما خیلی پر فراز و نشیب بوده و در عین حال که باید درکی از کلیات آن داشته باشیم، هر فراز آن جزئیات جالبی دارد و حیف است که موفقیت‌ها و شکست‌ها را نادیده بگیریم یا سوگیرانه با تاریخ مواجه شویم. ما گاهی اوقات با برنده و گاهی اوقات نیز با بازنده همدلیم و همین امر موجب می‌شود که درست نتوانیم تحلیل کنیم که دقیقا چه اتفاقی افتاده و چه درس‌هایی می‌توان گرفت. ما باید تاریخ را از زاویه دید رقبا و کسانی که مثل ما نمی‌اندیشند و عمل نمی‌کنند هم ببینیم. همچنین تجارب جهانی به نحوی در شرایط داخلی کشور ما نیز انعکاس پیدا کرده است. خوب است که آن تجارب نیز مورد بازخوانی و بازاندیشی قرار گیرد و از آن برای آینده درس بگیریم.

هدف خود رسید، حتی مورد انتقاد مخالفان انقلاب نیز قرار نگرفته است.

درست است که انقلاب اسلامی شعارهای ایدئولوژیک سر می‌داد، اما همواره آن را به عدل علی پیوند می‌داده است. در عین حالی که شعار آزادی‌خواهی و استکبارستیزی می‌داد، اما به سرعت این شعارها با برابری و عدالت امام علی پیوند می‌یافتند. همین مسئله کافی بود که برای توده‌های مردم گیرا باشد و احساس کنند که نه تنها آرمان‌های روشنفکری محقق می‌شود که همگان نیز دلبسته آن هستند، بلکه سفره آنها نیز احتمالا پربرکت‌تر خواهد شد. البته چند سال اول انقلاب به وعده‌ها عمل شد. به این معنا که تخصیص منابع به سمت روستاها جریان یافت از جمله آنکه برق‌کشی، گازکشی، احداث جاده، مدرسه‌سازی و ... در روستاها انجام شد به نحوی که آمارها نیز نشان می‌دهد که توزیع درآمد سامان بهتری یافت و به وعده‌ها تا اندازه‌ای عمل شد. اما پس از آن به دلایلی همچون فشارهای جنگ و سیاست‌هایی که اتخاذ شد، اجازه بیشتری نداد که کیک اقتصاد بزرگ‌تر شده و توزیع آن نیز عادلانه‌تر شود. این دو مشکلی بود که بعدها ما با آن مواجه بودیم گرچه نفس پدیده عبرت‌آموز است.

در خصوص مواجهه با علل ناکامی جنبش‌های اصلاحی در ایران، تاکنون، چهار رویکرد وجود داشته و مطرح شده است که به طور مختصر، از این قرار است: رویکردهای نظری مربوط به انحطاط و زوال اندیشه در ایران؛ رویکردهای مبتنی بر فقدان ساخت طبقاتی و عدم شکل‌گیری ساخت طبقاتی در ایران؛ رویکردهای مبتنی بر ضعف تشکیلاتی و سازماندهی سیاسی و مقوله احزاب؛ و در نهایت، رویکردهای نظری مبتنی بر ضعف سازمان‌یافتگی یا عدم تشکل‌یابی نهادهای اجتماعی همچون اصناف، بازار، نیروهای کارگری و... در این میان، به نظر شما کدام‌یک از این رویکردها از توان توضیح‌دهندگی بیشتری درخصوص علل ناکامی جنبش‌های اصلاحی در ایران برخوردارند؟

با برخی از این رویکردها همدلی ندارم. اینکه گفته می‌شود فئودالیسم در ایران تکامل پیدا نکرده، این تصور که الگوی غربی در ایران طی نشده و... را درست نمی‌دانم و با این میزان تقلید و کپی‌کردن همدل نیستم. دیدگاه آخر به این برمی‌گردد که جامعه قوی نیست که جذاب‌تر از موارد دیگر است. یکی از تئوری‌هایی که در اقتصاد توسعه خیلی مطرح می‌شود این است که دولت ضعیف دولت توانمندی نیست از این حیث که نمی‌تواند توسعه ایجاد کند. دولت قوی همراه با جامعه ضعیف نیز در نهایت به ایجاد استبداد می‌انجامد. گفته می‌شود که به دولت قوی همراه با جامعه قوی نیاز داریم به نحوی که جامعه سازماندهی شود. بنابراین، جامعه مدنی باید تقویت شود. در تجربه انقلاب، نقش جامعه مدنی را همان مساجد و هیئت‌های عزاداری ایفا کردند و بار جامعه را تا حد زیادی بر دوش گرفتند. روایت آقای عجم‌اوغلو نیز همین مسئله جامعه قوی و دولت قوی را تصریح می‌کند. اما اینکه این مقوله تا چه اندازه درخصوص شرایط فعلی ما صدق می‌کند، هنوز به جمع‌بندی روشنی نرسیده‌ام.

اگر ما برای نیل به جامعه‌ای توسعه‌یافته، به جای گذاشتن نقطه تأکید بر جنبش‌های سیاسی و احزاب و ...، بر تشکل‌یابی نیروهای اجتماعی همچون اصناف، کارگران، کشاورزان و... تأکید کنیم، آیا ممکن خواهد بود که با توانمندکردن و سازماندهی جامعه بدون درغلتیدن به منازعات پرتنش سیاسی که روند هر سه تجربه اصلاحی در ایران هم بوده، به وضعیت مطلوب و بدیل گذر کنیم؟

من با این روایت از جامعه مدنی یعنی متشکل‌شدن اتحادیه‌های صنفی و کشاورزان و ... همدل‌تر هستم. منظورم از جامعه مدنی بیشتر نهادهایی است که بخش‌های مختلف جامعه را سازمان‌دهی می‌کنند و نه لزوما جنبش‌های سیاسی. چیزی که دائما به ذهن من می‌رسد، این تذکر است که وجود سازمان‌دهی نهادهای اجتماعی، شاید شرط لازم برای موفقیت باشند، اما حتما شرط کافی نیستند. یعنی ما می‌توانیم جامعه به‌شدت سازمان‌دهی‌شده‌ای داشته باشیم و گروه‌ها متشکل باشند، اما هماهنگی حول اهداف متعالی و بلندمدت توسعه شکل نگیرد. برخی کشورهای حوزه اسکاندیناوی ادعا می‌کنند که توانستند به سمت شرایط توسعه‌یافتگی حرکت کنند، به این دلیل که توانستیم میان بازیگران بزرگ تفاهم خوبی ایجاد کنیم. یعنی هماهنگی مناسبی میان سیاست‌های توسعه‌ای دولت و سهم‌خواهی و مطالباتی که بخش‌های مختلف جامعه

بهتر می‌توانست نسبت این قبیل ادعاها را با معیشت مردم مشخص کند. رمز موفقیت مصدق از اینکه حمایت مردم را در مقطعی با خود داشت این بود که به مردم می‌گفت سهم ایران از نفت را نمی‌دهند و اگر سهم ایران ستانده شود، وضعیت معیشتی مردم نیز بهبود می‌یابد. این سخن را مردم می‌فهمیدند. اگر خلاف این سخن را مطرح می‌کرد، قطعا مردم با او مخالفت می‌کردند چون نفع مستقیم خود را در این مسئله می‌دیدند. از زمانی که رابطه ادعاهای نهضت ملی با معیشت مردم تضعیف شد، زمینه شکست نیز آرام‌آرام فراهم آمد. اصلاح‌طلبان نیز بیش از آنکه به این سمت بروند که ما خواهانِ قانون‌گرایی به‌منظور آزمایش‌بردن انحصارات سیاسی، بهبودی وضعیت معیشتی مردم و کسب‌وکار آنها هستیم، به سمتی حرکت کردند که اهداف و ایدئال‌های سیاسی و روشنفکری را مطرح کنند. گفتند ما به قانون‌مداری اعتقاد داریم تا آزادی بیان برقرار شود و تعدادی از روشنفکران و شاعران و ... بتوانند کارهایشان را منتشر کنند و حرف‌هایشان را بگویند. وقتی مسئله این‌گونه مطرح می‌شود، شما دیگر نمی‌توانید حمایت توده مردم را پشت سر خود داشته باشید. البته روشنفکران این ادعا را مطرح می‌کردند که اگر دموکراسی و قانون‌گرایی ممکن شود، طبعا شرایط اقتصادی توده‌های مردم نیز بهبود خواهد یافت. اما جامعه به این سادگی باورمند نمی‌شود، تن نمی‌دهد و پای چنین جنبش‌هایی نمی‌ایستد. در نهایت این جنبش‌ها به جنبش‌هایی نخبه‌گرایانه بدل شده و به راحتی نیز سرکوب می‌شوند. این جنبش‌ها از اینکه اهداف اقتصادی مرتبط با زندگی توده را مطرح کنند، فاصله گرفته و به تفسیر شعارها و اهداف روشنفکرانه پرداختند. به همین خاطر نیز حمایت و پشتیبانی عمومی را از دست دادند. به محض ازدست‌رفتنِ حمایت مردمی نیز سرکوب شدند و از بین رفتند.

در این سه جنبش اصلاحی که ذکرش رفت، می‌توانیم خط سیر و فرایندی را از ائتلاف، شکنندگی، منازعه و افول این جنبش‌ها ردیابی کنیم. به این معنی که ابتدا همراهی و هم‌پابی‌ای را از قاطبه نیروهای اجتماعی و سیاسی شاهد هستیم، اما به مرور و به دلیل برآمدن تنازعات درونی و بیرونی، این ائتلاف‌ها دچار واگرایی شده و از هم می‌گسلند. به نظر شما مهم‌ترین علل پیشامد این سیر و علل عدم تداوم و تثبیت‌شدگی این جنبش‌ها چیست؟

به نظر من در این خصوص یک نمونه موفق وجود دارد و آن نیز انقلاب اسلامی است که توانست یک هدف سیاسی و بزرگ مشخص را دنبال کند. به این معنی که یک حکومت و نظم سلطنتی را کاملا ساقط کرد و نظم جایگزین ایجاد کرد. باید پرسید که انقلاب اسلامی چرا موفق شد و می‌توان از آن الهام گرفت. یکی از دلایل موفقیت آن همان بحث رهبری امام خمینی بود که به آن اشاره کردم. مورد دیگر مربوط به ایدئولوژی است که ما پس از پیروزی می‌خواهیم چه کارهایی را انجام دهیم. باید با ایدئولوژی تعیین می‌کردیم که در چه چارچوبی می‌خواستیم فعالیت کنیم چرا که براساس نفی نمی‌توان پیش رفت. ما در سایر جنبش‌ها برای پس از پیروزی برنامه نداشته‌ایم به همین خاطر نیز در مسیر پیوسته به اختلاف خورده و دچار تعارض‌های تاکتیکی شده‌ایم. در حقیقت فعالیت سیاسی باید فعالیتی در جریان باشد، به این معنی که وقتی مجال تحول فرامی‌رسد، احزاب و نیروهای سیاسی مشق‌هایشان را نوشته باشند. نه اینکه پیش برویم ببینیم چه می‌شود.

از سوی دیگر، در خود نیروهای انقلاب تعارض دیدگاه زیاد بود و این تعارض دیدگاه می‌توانست کل پروژه انقلاب را زمین بزند. در انقلاب از طرفدارهای شریعتی، شهید مطهری و دیگران وجود داشت. اینکه بشود بر سر همه این نیروهای متکثر چتری گرفته شود تا انقلاب به ثمر برسد، به نظرم هنر امام خمینی بود که توانست چنین کار سترگی انجام دهد. اینکه پس از انقلاب نیز نگذارند که انقلاب دچار حمله خارجی شود یا از داخل فروبپاشد، نیروهایش را حفظ کند، رقبایی که می‌خواستند با کودتا و ترور انقلاب را به انحراف بکشانند، از صحنه به در کند، این نوعی هنر مدیریت است. در کنار آن نیز نقش ایدئولوژی و نهادهایی همچون مسجد بسیار مهم بوده است. حداکثر امکانات نهادی در کنار ایدئولوژی موجود و تقویت آن ایدئولوژی و اینکه حفظ نظام از اوجب واجبات است، مقابله با سهم‌خواهی‌ها و ... مانع از آن شد که انقلاب از مسیری که پیشِ رو داشت، منحرف شود. این تجربه پیشِ روی ماست. نفس اینکه تجربهٔ انقلاب به

آگهی مناقصه

شناسه آگهی ۱۱۸۹۴۵۵

نوبت دوم

شرکت شهرک‌های صنعتی چهارمحال و بختیاری در نظر دارد به استناد قوانین و مقررات معاملات دولتی، مناقصه‌ی عمومی مطابق شرایط زیر را با بهره‌گیری از سامانه‌ی تدارکات الکترونیکی دولت برگزار نماید. کلیه‌ی مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد تا ارائه‌ی پیشنهاد مناقصه‌گران و بازگشایی پاکت‌ها از طریق درگاه سامانه‌ی تدارکات الکترونیکی دولت (ستاد) به آدرس http://www.setadiran.ir انجام خواهد شد و لازم است مناقصه‌گران در صورت عدم عضویت قبلی، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند. تاریخ انتشار مناقصه در سامانه روز ۱۴۰۰/۰۶/۲۳ می‌باشد.

نام پروژه	محل اجرا	نوع فراخوان	مبلغ برآورد اولیه(ریال)	آخرین مهلت دریافت اسناد از سایت		آخرین مهلت ارائه پیشنهاد		زمان بازگشایی		محل تأمین اعتبار	مبلغ تضمین مبلغ تضمین (میلیون ریال)
				ساعت	تاریخ	ساعت	تاریخ	ساعت	تاریخ		
تهیّه‌ی مصالح و اجرای شبکه‌ی برق فشار متوسط تکمیلی بخشی از معابر شهرک صنعتی دستگرد	شهرک صنعتی دستگرد	مناقصه‌ی عمومی یک مرحله‌ای	۸/۸۰۳/۹۲۵/۰۸۴	۱۴	۱۴۰۰/۰۶/۲۷	۱۴	۱۴۰۰/۰۷/۰۷	۸:۳۰	۱۴۰۰/۰۷/۰۸	داخلی و عمرانی استانی	۴۴۱

روابط عمومی شرکت شهرک‌های صنعتی چهارمحال و بختیاری